



Research Paper

A phenomenological exploration of the lived experiences of women aged 20 to 45 in Lamerd County regarding hijab and generational conflict within the context of cultural transformations

Bayram Aghapour ¹, Parvaneh Doodman ^{*2}, Seyed Mahmoud Ashraf ³, Leila Siami ¹

¹ Department of Education Sciences, Payame Noor University, Tehran, Iran.

² Department of Psychology and Educational Sciences, Payame Noor University, Tehran, Iran.

³ M.A. in Psychology, Teacher at the Ministry of Education, Khuzestan, Iran.

Keywords

Hijab, lived experience,
Generational conflict,
reflexivity, Lamerd.



A B S T R A C T

This study aimed to conduct an interpretive phenomenological examination of the lived experiences of women aged 20 to 45 in Lamerd regarding hijab and generational conflict within the broader context of cultural transformation. Using a qualitative design and interpretive phenomenological methodology, the study gathered data through in-depth, semi-structured interviews with sixteen participants selected via purposive sampling based on maximum variation. The data were analyzed using thematic analysis, proceeding through initial coding, the development of subthemes and overarching themes, and phenomenological interpretation. The findings indicate that the experience of hijab among participants is a multilayered phenomenon articulated through seven principal themes: redefining the meaning of hijab; shifts in attitudes over time; the family as the primary site of socialization; virtual spaces and the reconstruction of meaning; generational conflict in conceptualizing hijab; dialogue as a strategy for managing conflict; and movement toward informed choice. These themes include identity formation, cognitive reflection, intercultural exposure, value transmission, media influence, lifestyle change, empathy, and individual agency. Overall, the results suggest that hijab functions not merely as a normative practice or external mandate but as part of an ongoing process of identity construction and reflexivity shaped through interactions with familial, media, and cultural structures. Generational conflict stems less from superficial differences than from divergent value systems and meaning-making frameworks. Dialogue and intergenerational engagement emerged as the most effective strategies for mitigating conflict. In participants' perspectives, the future of hijab is envisioned through the lenses of informed choice, cultural diversity, and the coexistence of multiple meanings.

*Corresponding Author: Parvaneh Doodman

Email Address: fdoodman@pnu.ac.ir

Aghapour, B., Doodman, P., Ashraf, S. M., & Siami, L. (2026). A phenomenological exploration of the lived experiences of women aged 20 to 45 in Lamerd County regarding hijab and generational conflict within the context of cultural transformations. *Human Ecology*, 5(14), 2156-2168.



DOI: <https://doi.org/10.22034/he.2026.587046.1232>



مقاله پژوهشی

واکاوی پدیدارشناختی تجربه زیسته زنان ۲۰ تا ۴۵ ساله شهرستان لامرد از حجاب و تعارض نسلی در بستر تحولات فرهنگ

بایرام آقاپور^۱ پروانه دودمان^{۲*} سید محمود اشرف^۳ لیلا صیامی^۱

^۱ گروه علوم تربیتی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

^۲ گروه علوم تربیتی و روانشناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

^۳ کارشناسی ارشد روان شناسی، دبیر آموزش و پرورش، خوزستان، ایران.

واژگان کلیدی

حجاب، تجربه
زیسته، تعارض نسلی،
بازاندیشی، لامرد.

اسکن کنید



چکیده

پژوهش حاضر با هدف واکاوی پدیدارشناختی تجربه زیسته زنان ۲۰ تا ۴۵ ساله شهر لامرد از حجاب و تعارض نسلی در بستر تحولات فرهنگی انجام شد. این مطالعه با رویکرد کیفی و روش پدیدارشناسی تفسیری انجام گرفت. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق با ۱۶ مشارکت‌کننده و با روش نمونه‌گیری هدفمند مبتنی بر بیشینه تنوع گردآوری شد و تحلیل آن‌ها با استفاده از تحلیل مضمون در مراحل کدگذاری اولیه، استخراج مضامین فرعی و اصلی و تفسیر پدیدارشناختی صورت گرفت. یافته‌ها نشان داد تجربه حجاب در میان مشارکت‌کنندگان پدیده‌ای چندلایه است که در قالب هفت مضمون اصلی شامل «بازتعریف معنای حجاب» (کدها: هویت فردی، انتخاب آگاهانه، امنیت روانی، وقار، معنای نمادین حجاب)، «تحول نگرش در گذر زمان» (کدها: بازاندیشی شناختی، مطالعه، تجربه بین‌فرهنگی، سفر، رشد شناختی)، «خانواده به‌عنوان بستر نخست جامعه‌پذیری» (کدها: تربیت، الگوسازی، انتقال ارزش، کنترل اجتماعی)، «فضای مجازی و بازسازی معنا» (کدها: اثر رسانه، شبکه‌های اجتماعی، جهانی شدن فرهنگی، مقایسه فرهنگی)، «تعارض نسلی در فهم حجاب» (کدها: تفاوت ارزش‌ها، فردگرایی، اختلاف نسل‌ها، تغییر سبک زندگی)، «گفت‌وگو به‌عنوان راهبرد مدیریت تعارض» (کدها: مدارا، احترام متقابل، شنیدن فعال، همدلی) و «حرکت به سوی انتخاب آگاهانه» (کدها: عاملیت زنان، آزادی انتخاب، تنوع نگرش‌ها، مسئولیت فردی) سازمان‌دهی شد. نتایج بیانگر آن است که حجاب صرفاً یک رفتار هنجاری یا الزام بیرونی نیست، بلکه بخشی از فرآیند هویت‌یابی و بازاندیشی زنان در تعامل میان ساختارهای خانوادگی، رسانه‌ای و فرهنگی است. همچنین، تعارض نسلی بیش از آنکه ناشی از تفاوت ظاهری باشد، ریشه در تفاوت نظام‌های ارزشی و شیوه‌های معناپردازی دارد. در این میان، گفت‌وگو و تعامل بین‌نسلی به‌عنوان مؤثرترین راهبرد کاهش تعارض شناسایی شد. در نهایت، آینده حجاب در نگاه مشارکت‌کنندگان در قالب «انتخاب آگاهانه»، «تنوع فرهنگی» و «همزیستی معناها» قابل تصور است.

ارجاع به این مقاله: آقاپور، بایرام، دودمان، پروانه، اشرف، سید محمود، و صیامی، لیلا. (۱۴۰۵). واکاوی پدیدارشناختی تجربه زیسته زنان ۲۰ تا ۴۵ ساله شهرستان لامرد از حجاب و تعارض نسلی در بستر تحولات فرهنگ. اکولوژی انسانی، ۵(۱۴)، ۲۱۵۶-۲۱۶۸.

۱. مقدمه

حجاب در جامعه ایران صرفاً یک نوع پوشش یا کنش فردی نیست، بلکه پدیده‌ای چندبعدی، فرهنگی، اجتماعی، دینی و هویتی است که در بستر تعامل میان ساختارهای سیاسی، فرهنگی، رسانه‌ای و اجتماعی، معانی و کارکردهای متنوعی یافته است. در دهه‌های اخیر، جامعه ایران تحت تأثیر فرایندهایی همچون جهانی‌شدن، گسترش رسانه‌های نوین، توسعه فناوری‌های ارتباطی، افزایش دسترسی به شبکه‌های اجتماعی، رشد سطح تحصیلات زنان، تغییر سبک زندگی و تحول در الگوهای جامعه‌پذیری، با دگرگونی‌های فرهنگی گسترده‌ای مواجه شده است. این تحولات، نه تنها نظام ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی را متحول ساخته، بلکه زمینه بازتعریف مفاهیمی همچون هویت، نقش‌های جنسیتی و نگرش نسبت به حجاب را نیز فراهم کرده است. از این رو، حجاب دیگر صرفاً یک هنجار دینی یا اجتماعی تلقی نمی‌شود، بلکه به عرصه‌ای برای بازنمایی هویت فردی، تجربه زیسته، عاملیت زنان و کنش‌های فرهنگی تبدیل شده است (فاطح‌زاده، ۲۰۲۰؛ سپهریوار، ۲۰۲۱).

در ادبیات جامعه‌شناسی، تعارض نسلی به تفاوت در ارزش‌ها، نگرش‌ها، باورها، سبک‌های زندگی و شیوه‌های تفسیر واقعیت میان نسل‌های مختلف اطلاق می‌شود. این تفاوت‌ها زمانی برجسته‌تر می‌شوند که جامعه در معرض تغییرات سریع فرهنگی، توسعه فناوری‌های ارتباطی، گسترش رسانه‌های نوین و دگرگونی نظام‌های ارزشی قرار گیرد. در چنین شرایطی، فرآیند جامعه‌پذیری دیگر محدود به خانواده، مدرسه و سایر نهادهای رسمی نیست، بلکه رسانه‌های اجتماعی، فضای مجازی، گروه‌های همسالان و جریان‌های فرهنگی جهانی نیز در شکل‌دهی به نگرش‌ها و هویت نسل جدید نقش اساسی ایفا می‌کنند. بنابراین، نسل جوان با بهره‌گیری از منابع متنوع معرفتی، برداشت‌های متفاوتی از مفاهیم فرهنگی از جمله حجاب پیدا می‌کند که این تفاوت‌ها می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری شکاف یا تعارض نسلی در حوزه ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی شود (کاظمی، ۲۰۲۳).

مطالعات معاصر نیز نشان می‌دهد که معنای حجاب در تجربه روزمره زنان، امری ثابت و یکسان نیست، بلکه در بستر تعامل میان تجربه‌های فردی، شرایط خانوادگی، سرمایه فرهنگی، محیط‌های آموزشی، موقعیت‌های شغلی، روابط اجتماعی و فضای رسانه‌ای به‌طور مداوم بازتولید و بازتعریف می‌شود. فاطح‌زاده (۲۰۲۰) با بهره‌گیری از دیدگاه‌های بوردیو، فوکو و باتلر نشان داد که حجاب علاوه بر آنکه یک هنجار اجتماعی و دینی محسوب می‌شود، می‌تواند به‌عنوان نوعی «کنش اخلاقی بدن‌مند» نیز تفسیر شود؛ به این معنا که زنان در تعامل با ساختارهای قدرت، فرهنگ و تجربه‌های روزمره، معانی متفاوتی برای آن خلق می‌کنند و این معانی در شرایط اجتماعی مختلف تغییر می‌یابد.

در همین راستا، پژوهش پدیدارشناختی سپهریوار (۲۰۲۱) درباره تجربه زنان مسلمان از فاصله‌گیری از حجاب نشان داد که تصمیم‌گیری درباره حجاب صرفاً بر پایه باورهای دینی یا غیردینی شکل نمی‌گیرد، بلکه با احساس هویت، خودپنداره، احساس تعلق اجتماعی، ادراک آزادی، تجربه‌های زیسته، فشارهای فرهنگی، روابط اجتماعی و فرآیند بازاندیشی پیوندی عمیق دارد. یافته‌های این پژوهش بیانگر آن است که برای فهم نگرش زنان نسبت به حجاب، باید از رویکردهای تفسیری و کیفی بهره گرفت و تجربه زیسته آنان را در متن زندگی روزمره مورد مطالعه قرار داد. تحولات فرهنگی یکی از بنیادی‌ترین فرآیندهای اجتماعی در جوامع معاصر است که به‌واسطه آن نظام ارزش‌ها، هنجارها، باورها، سبک‌های زندگی و الگوهای کنش اجتماعی افراد دستخوش تغییر می‌شود. در جامعه ایران نیز طی چهار دهه اخیر، هم‌زمان با گسترش شهرنشینی، توسعه آموزش عالی، رشد فناوری‌های ارتباطی، نفوذ رسانه‌های نوین، افزایش تعاملات جهانی و تغییر ساختار خانواده، نظام فرهنگی جامعه دگرگونی‌های عمیقی را تجربه کرده است. این تحولات نه تنها شیوه زیست افراد را تغییر داده، بلکه موجب شکل‌گیری تفاوت‌های قابل توجه میان نسل‌های مختلف شده است. در این میان، زنان به دلیل ایفای نقش همزمان در خانواده، آموزش، اشتغال و تعاملات اجتماعی، بیش از سایر گروه‌های اجتماعی تحت تأثیر این تغییرات قرار گرفته‌اند و تجربه‌های متفاوتی از زندگی اجتماعی، هویت فرهنگی و ارزش‌های نسلی را تجربه کرده‌اند. (اینگلهارت و ولزل، ۲۰۲۰)

جامعه‌شناسان نسل را صرفاً یک گروه سنی نمی‌دانند، بلکه آن را مجموعه‌ای از افراد تلقی می‌کنند که در یک دوره تاریخی مشترک زیسته‌اند و تحت تأثیر رخدادهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مشابه، جهان‌بینی و نظام ارزشی نسبتاً مشترکی پیدا کرده‌اند. از دیدگاه کارل مانهایم، نسل زمانی معنا پیدا می‌کند که افراد علاوه بر هم‌زمانی تولد، تجربه‌های تاریخی مشترکی را از سر گذرانده باشند و این تجربه‌ها در شکل‌گیری نگرش‌ها، باورها و رفتارهای آنان اثرگذار باشد. بر همین اساس، زنان متولد دهه ۱۳۴۰ و زنان متولد دهه ۱۳۷۰ ایران، هر یک در بسترهای اجتماعی کاملاً متفاوتی رشد یافته‌اند و تجربه زیسته آنان از مفاهیمی همچون خانواده، دین، هویت، مشارکت اجتماعی، حجاب، سبک زندگی و روابط اجتماعی تفاوت‌های معناداری دارد. (کارل مانهایم، ۱۹۵۲) نسل زنان دهه ۱۳۴۰ عمدتاً در فضایی رشد یافته‌اند که فرهنگ سنتی، روابط خویشاوندی، اقتدار خانواده، هویت جمع‌گرایانه و ارزش‌های مذهبی نقش پررنگی در فرآیند جامعه‌پذیری آنان داشته است. بخش مهمی از تجربه تاریخی این نسل با وقوع انقلاب اسلامی، جنگ تحمیلی، محدودیت‌های اقتصادی و شکل‌گیری ارزش‌های انقلابی و مذهبی همراه بوده است. در مقابل، زنان متولد دهه ۱۳۷۰ در شرایطی متفاوت رشد کرده‌اند؛ شرایطی که توسعه اینترنت، شبکه‌های اجتماعی، جهانی‌شدن

فرهنگ، گسترش آموزش دانشگاهی، افزایش فردگرایی، تغییر الگوهای مصرف فرهنگی و تحول در سبک زندگی، تجربه زیسته آنان را به شکل قابل توجهی از نسل‌های پیشین متمایز ساخته است. (گیدنز، ۱۹۹۱)

از منظر نظریه‌نوسازی فرهنگی اینگلهارت، با افزایش امنیت اقتصادی، توسعه آموزش و گسترش ارتباطات جهانی، ارزش‌های افراد از ارزش‌های بقا به سمت ارزش‌های ابراز وجود حرکت می‌کند. در چنین شرایطی نسل‌های جدید بیش از نسل‌های پیشین بر استقلال فردی، آزادی انتخاب، هویت شخصی و کیفیت زندگی تأکید می‌کنند؛ در حالی که نسل‌های قدیمی‌تر بیشتر به حفظ نظم اجتماعی، پایداری به سنت‌ها و ارزش‌های جمعی گرایش دارند. این تغییر ارزش‌ها یکی از مهم‌ترین دلایل شکل‌گیری شکاف‌های نسلی در جوامع معاصر محسوب می‌شود. (اینگلهارت، ۲۰۱۸) یکی از مناسب‌ترین رویکردها برای مطالعه این تفاوت‌ها، رویکرد تجربه زیسته است. تجربه زیسته به معنای درک افراد از جهان پیرامون، معنایی است که به رویدادها، روابط و کنش‌های اجتماعی نسبت می‌دهند و شیوه‌ای که واقعیت اجتماعی را تجربه و تفسیر می‌کنند. در پدیدارشناسی، واقعیت اجتماعی نه صرفاً مجموعه‌ای از وقایع عینی، بلکه حاصل معنایی است که افراد در زندگی روزمره تولید می‌کنند (، ۱۹۶۷). بنابراین، بررسی تجربه زیسته زنان دو نسل مختلف، امکان فهم عمیق‌تری از نحوه ادراک آنان از تحولات فرهنگی، تغییر ارزش‌ها، هویت اجتماعی و مناسبات خانوادگی فراهم می‌کند. (آلفرد شوتس، ۱۹۶۷)

از سوی دیگر، برگر و لاکمن (۱۹۶۶) در نظریه ساخت اجتماعی واقعیت بیان می‌کنند که واقعیت اجتماعی در فرآیند تعاملات روزمره ساخته و بازتولید می‌شود. بنابراین، نسل‌های مختلف به دلیل قرار گرفتن در زمینه‌های فرهنگی متفاوت، برداشت‌های متفاوتی از مفاهیمی همچون هویت، زنانگی، خانواده، استقلال فردی و ارزش‌های فرهنگی خواهند داشت. همین امر موجب می‌شود تجربه زیسته زنان دهه ۴۰ و دهه ۷۰ از بسیاری پدیده‌های اجتماعی متفاوت باشد. آنتونی گیدنز نیز معتقد است که در دوران مدرنیته متأخر، هویت دیگر امری ثابت و از پیش تعیین شده نیست، بلکه افراد به طور مستمر در حال بازاندیشی درباره خود و شیوه زندگی خویش هستند. رسانه‌های نوین، آموزش، ارتباطات جهانی و افزایش انتخاب‌های فردی موجب شده‌اند افراد به طور مداوم هویت خود را بازسازی کنند. این ویژگی در نسل جوان ایران به وضوح مشاهده می‌شود؛ نسلی که در مقایسه با نسل دهه ۴۰، نگرش انعطاف‌پذیرتری نسبت به ارزش‌های فرهنگی، روابط اجتماعی و سبک زندگی دارد. (گیدنز، ۱۹۹۱)

در جامعه ایران نیز پژوهش‌های متعدد نشان داده‌اند که فاصله ارزشی میان نسل‌ها در حوزه‌هایی همچون نگرش به دین، خانواده، روابط جنسیتی، پوشش، اوقات فراغت، مصرف رسانه‌ای و سبک زندگی به تدریج افزایش یافته است (آزاد ارمکی، ۱۳۸۳؛ ساروخانی و صدیقی‌فرد، ۱۳۸۸). این تغییرات لزوماً به معنای تعارض یا تقابل کامل نسل‌ها نیست، بلکه بیانگر تغییر در چارچوب‌های تفسیری افراد نسبت به جهان اجتماعی است. مطالعات داخلی نیز مؤید آن است که شکاف نسلی در ایران تحت تأثیر گسترش رسانه‌های دیجیتال، تغییر سبک زندگی، جهانی‌شدن فرهنگ و افزایش ارتباطات فراملی، ابعاد تازه‌ای یافته است. پژوهش غریاضی، تاج‌الدین و شکرپیگی (۱۴۰۲) درباره تجربه زیسته دختران تهرانی از شکاف نسلی نشان داد که دختران نسل جدید در تعامل با ارزش‌های جهانی، فردگرایی، استقلال هویتی و بازاندیشی فرهنگی، برداشت‌های متفاوتی از ارزش‌های سنتی پیدا کرده‌اند و این تفاوت نگرشی در حوزه‌هایی همچون حجاب، سبک پوشش و روابط اجتماعی نیز قابل مشاهده است. پژوهش دانش، ذاکری نصرآبادی و عبداللهمی (۱۳۹۳) نشان داد که شکاف ارزشی میان نسل‌های ایرانی در حوزه‌های هویت فرهنگی، نگرش دینی، خانواده و سبک زندگی به تدریج افزایش یافته است. همچنین پژوهش ربانی و محمدزاده یزد (۱۳۹۱) درباره شکاف نسلی میان مادران و دختران شهر مشهد نشان داد که تفاوت معناداری در ارزش‌های دینی و اجتماعی دو نسل وجود دارد. پژوهش قره‌یاضی و همکاران (۱۴۰۱) نیز با استفاده از روش پدیدارشناسی نشان داد زنان دهه ۴۰ بیشتر هویت سنتی، جمع‌گرایی و آرمان‌گرایی را تجربه می‌کنند، در حالی که زنان دهه ۷۰ تجربه‌ای مبتنی بر فردگرایی، مدرنیته، بازاندیشی هویت و واقع‌گرایی دارند.

در این میان، شهرستان لامرد در جنوب استان فارس به دلیل برخورداری همزمان از بافت فرهنگی سنتی، توسعه اقتصادی ناشی از صنایع نفت، گاز و انرژی، مهاجرپذیری، گسترش آموزش عالی، توسعه فناوری‌های ارتباطی و افزایش تعاملات فرهنگی، نمونه‌ای مناسب برای مطالعه تحولات نگرشی زنان نسبت به حجاب به شمار می‌آید. هم‌زیستی ارزش‌های سنتی با الگوهای نوین فرهنگی، شرایطی را فراهم کرده است که زنان در مواجهه با حجاب، تجربه‌ها و تفسیرهای متفاوتی داشته باشند و همین امر می‌تواند زمینه بروز تعارض‌های نسلی را تقویت کند. با وجود اهمیت این موضوع، بررسی پیشینه پژوهش‌ها نشان می‌دهد که تاکنون مطالعه‌ای مبتنی بر رویکرد پدیدارشناسی درباره تجربه زیسته زنان ۲۰ تا ۴۵ ساله شهرستان لامرد از حجاب و تعارض نسلی در بستر تحولات فرهنگی انجام نشده است و اغلب پژوهش‌های پیشین با رویکردهای کمی، پیمایشی یا تحلیل نگرش به این موضوع پرداخته‌اند. بنابراین، خلأ پژوهشی موجود، ضرورت انجام پژوهش حاضر را دوچندان می‌کند. از منظر روش‌شناختی، پدیدارشناسی به دنبال فهم معنا و ماهیت تجربه‌های زیسته افراد از یک پدیده است و تلاش می‌کند جهان ذهنی مشارکت‌کنندگان را بدون تحمیل پیش‌فرض‌های نظری بازسازی کند (کرسول و پاٹ، ۲۰۱۸). در این رویکرد، آنچه اهمیت دارد نه اندازه‌گیری میزان موافقت یا مخالفت با حجاب، بلکه فهم چگونگی تجربه، معنابخشی و تفسیر زنان از حجاب در بستر زندگی روزمره،

روابط خانوادگی، تعاملات اجتماعی، رسانه‌ها، تحولات فرهنگی و تفاوت‌های نسلی است. از این منظر، رویکرد پدیدارشناختی می‌تواند ابعاد پنهان تجربه زنان را آشکار ساخته و فهم عمیق‌تری از ارتباط میان حجاب، هویت، عاملیت، فرهنگ و تعارض نسلی ارائه دهد. بر این اساس، پژوهش حاضر با هدف واکاوی پدیدارشناختی تجربه زیسته زنان ۲۰ تا ۴۵ ساله شهرستان لامرد از حجاب و تعارض نسلی در بستر تحولات فرهنگی انجام شده است. انتظار می‌رود یافته‌های این پژوهش، علاوه بر غنای ادبیات کیفی در حوزه جامعه‌شناسی حجاب و مطالعات فرهنگی، تصویری جامع از نحوه شکل‌گیری معانی، ادراک‌ها، احساسات و تجربه‌های زنان درباره حجاب ارائه دهد و بتواند مبنایی علمی برای سیاست‌گذاری فرهنگی، برنامه‌ریزی آموزشی و طراحی مداخلات اجتماعی مبتنی بر واقعیت‌های فرهنگی جامعه فراهم آورد.

۲. مبانی نظری و پیشینه پژوهش

۱. نظریه ساخت‌یابی و بازاندیشی مدرن (آنتونی گیدنز)

نظریه ساخت‌یابی که توسط (آنتونی گیدنز، ۱۹۸۴)، ارائه شد، یکی از مهم‌ترین تلاش‌ها برای رفع دوگانگی ساختار و عاملیت در علوم اجتماعی است. گیدنز معتقد است که ساختارهای اجتماعی نه بیرونی و مستقل از کنشگران، بلکه هم‌زمان «محصول و زمینه تولید کنش اجتماعی» هستند. به بیان دیگر، ساختارها در جریان کنش انسانی بازتولید می‌شوند و در عین حال رفتار انسان‌ها را شکل می‌دهند. در این نظریه، مفهوم بازاندیشی جایگاه محوری دارد. گیدنز (۱۹۹۱) در تحلیل مدرنیته متأخر بیان می‌کند که افراد به‌طور مستمر درباره اعمال خود، اطلاعات جدید و شرایط اجتماعی تأمل کرده و سبک زندگی خود را بازسازی می‌کنند. بنابراین، هویت در جهان مدرن یک پروژه بازاندیشانه است که دائماً در حال تغییر و بازتعریف است. در پژوهش‌های جدید نیز نشان داده شده است که بازاندیشی در عصر دیجیتال تشدید شده است، زیرا افراد در معرض جریان دائمی اطلاعات قرار دارند و هویت خود را در تعامل با رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی بازسازی می‌کنند (کلنر، ۲۰۲۲، آدامز، ۲۰۲۳). از این منظر، تجربه زیسته زنان در مواجهه با حجاب نیز می‌تواند به‌عنوان فرآیندی بازاندیشانه تحلیل شود که در آن معناهای سنتی و مدرن در تعامل مداوم قرار دارند.

۲. نظریه جامعه‌پذیری (برگر، لوکمان و بوردیو)

نظریه جامعه‌پذیری در آثار پیتر برگر و توماس لوکمان (۱۹۶۶) بر این اصل استوار است که واقعیت اجتماعی از طریق تعاملات انسانی ساخته و درونی می‌شود. آنان جامعه‌پذیری را فرآیندی دو مرحله‌ای می‌دانند: جامعه‌پذیری اولیه در خانواده و جامعه‌پذیری ثانویه در نهادهای اجتماعی مانند آموزش و رسانه. در این چارچوب، افراد واقعیت اجتماعی را به‌عنوان امری بدیهی درونی می‌کنند و این واقعیت به بخشی از «جهان ذهنی» آنان تبدیل می‌شود. بنابراین، خانواده نقش بنیادی در شکل‌گیری نگرش‌های اولیه دارد. از سوی دیگر، بوردیو (۱۹۸۴) با مفهوم «عادت‌واره» نشان می‌دهد که جامعه‌پذیری صرفاً انتقال آگاهانه ارزش‌ها نیست، بلکه فرآیندی نهادینه‌شده و ناآگاهانه است که در بدن و ذهن افراد رسوب می‌کند. عادت‌واره‌ها در خانواده شکل می‌گیرند، اما در میدان‌های اجتماعی مانند مدرسه، رسانه و فضای مجازی بازتولید یا تغییر می‌یابند. پژوهش‌های جدید نیز نشان داده‌اند که در عصر دیجیتال، فرآیند جامعه‌پذیری چندمرکزی شده و رسانه‌ها نقش مهمی در رقابت با خانواده ایفا می‌کنند. (کلدری و هیپ، ۲۰۲۰)

۳. نظریه عاملیت (گیدنز و بوردیو)

مفهوم عاملیت به توانایی کنشگران برای انتخاب، تصمیم‌گیری و تأثیرگذاری بر ساختارهای اجتماعی اشاره دارد. در نظریه گیدنز (۱۹۸۴)، افراد نه قربانی ساختارها هستند و نه کاملاً آزاد؛ بلکه در فرآیند ساخت‌یابی، هم‌زمان تحت تأثیر ساختار و تولیدکننده آن هستند. در مقابل، بوردیو (۱۹۹۰) عاملیت را در چارچوب «عادت‌واره» و «میدان» تحلیل می‌کند. از نظر او، کنش افراد تا حد زیادی توسط سرمایه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی و نیز عادت‌واره‌های درونی‌شده شکل می‌گیرد؛ اما در عین حال، امکان تغییر و بازتفسیر نیز وجود دارد. مطالعات جدید نشان می‌دهد که عاملیت زنان در حوزه‌هایی مانند پوشش و هویت فرهنگی، به‌ویژه در جوامع در حال گذار، افزایش یافته و با فرآیندهای بازاندیشی و دسترسی به رسانه‌ها تقویت شده است (ابولقود ۲۰۲۱ و محمود ۲۰۲۰).

۴. نظریه کنش ارتباطی هابرماس

یورگن هابرماس (۱۹۸۷) نظریه کنش ارتباطی را در تقابل با عقلانیت ابزاری مطرح می‌کند. از نظر او، کنش اجتماعی زمانی عقلانی است که بر پایه «فهم متقابل» و «گفت‌وگوی بدون سلطه» شکل گیرد. در این چارچوب، زبان ابزار اصلی رسیدن به توافق اجتماعی است. هابرماس میان زیست‌جهان و نظام تمایز قائل می‌شود. زیست‌جهان حوزه ارزش‌ها، فرهنگ و ارتباطات روزمره است، در حالی که نظام شامل ساختارهای اقتصادی و سیاسی است. تعارض زمانی رخ می‌دهد که نظام بر زیست‌جهان غلبه کند. پژوهش‌های جدید نشان داده‌اند که گفت‌وگوهای بین‌نسلی در موضوعات فرهنگی زمانی موفق‌تر است که بر اصول هابرماسی مانند احترام متقابل، شنیدن فعال و استدلال آزادانه استوار باشد (ریز، ۲۰۲۱).

۵. رسانه، جهانی شدن و حجاب (مطالعات ۲۰۲۰-۲۰۲۵).

مطالعات معاصر نشان می‌دهد که رسانه‌ها و جهانی شدن نقش تعیین‌کننده‌ای در بازتعریف هویت‌های فرهنگی و دینی دارند. در نظریه‌های جدید ارتباطات، رسانه نه صرفاً ابزار انتقال اطلاعات، بلکه «فضای تولید معنا» تلقی می‌شود. (گلدری و هیپ، ۲۰۲۰). در زمینه حجاب، پژوهش‌ها نشان می‌دهد که معناها مرتبط با آن در بستر جهانی شدن از حالت ثابت و سنتی خارج شده و به پدیده‌ای چندمعنایی و متکثر تبدیل شده است. رسانه‌های اجتماعی با فراهم کردن امکان مقایسه فرهنگی، موجب بازاندیشی در هنجارهای پوشش و هویت شده‌اند. (گلی، ۲۰۲۲) همچنین مطالعات اخیر درباره «مدرنیته سیال» نشان می‌دهد که در جهان معاصر، هویت‌ها دائماً در حال تغییر و بازتعریف هستند در چنین بستری، حجاب می‌تواند هم‌زمان نماد دین‌داری، هویت فرهنگی، انتخاب فردی و یا بازنمایی اجتماعی باشد (بومان، ۲۰۲۱).

۳. مواد و روش‌ها

۳-۱. روش پژوهش

این مطالعه با رویکرد کیفی و بر مبنای روش پدیدارشناسی تفسیری انجام شده است. هدف اصلی پژوهش، درک عمیق تجربه زیسته زنان ۲۰ تا ۴۵ ساله شهرستان لامرد در خصوص حجاب و تعارض نسلی در بستر تحولات فرهنگی معاصر است. پدیدارشناسی در این پژوهش بر کشف «معنای تجربه‌شده» تمرکز دارد؛ یعنی نه صرفاً توصیف رفتار، بلکه فهم ادراک، احساس و تفسیر افراد از پدیده حجاب در زندگی روزمره. داده‌ها از طریق مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته عمیق گردآوری شده است. مصاحبه‌ها با سؤالات گرم‌کننده و زمینه‌ای آغاز و سپس به محورهای اصلی پژوهش شامل موارد زیر هدایت شده‌اند:

- تجربه زیسته حجاب در طول زندگی
- تغییرات نگرشی نسبت به حجاب در گذر زمان
- تعارض نسلی در خانواده و اجتماع
- نقش رسانه‌ها و فضای مجازی در شکل‌گیری نگرش‌ها
- معنای حجاب و چشم‌انداز آینده آن

مدت هر مصاحبه بین ۳۰ تا ۴۰ دقیقه متغیر بوده و تا رسیدن به اشباع نظری ادامه یافته است؛ به گونه‌ای که پس از مصاحبه‌های متعدد، داده‌های جدید منجر به تولید کدهای نو نشده‌اند.

۳-۲. روش تحلیل داده‌ها

تحلیل داده‌ها با استفاده از تحلیل مضمون و با رویکرد پدیدارشناختی انجام شده است. مراحل تحلیل شامل:

۱. آشنایی با داده‌ها (مطالعه مکرر متن مصاحبه‌ها)
۲. کدگذاری اولیه (استخراج واحدهای معنایی)
۳. تدوین مضامین فرعی (طبقه‌بندی کدهای مشابه)
۴. استخراج مضامین اصلی (ادغام مفاهیم هم‌خانواده)
۵. تفسیر پدیدارشناختی (بازخوانی معنا در بستر تجربه زیسته).

۴. یافته‌ها

ابتدا در جدول ۱. برخی از ویژگی‌های مشارکت‌کنندگان در پژوهش نشان داده شده است.

شغل	تحصیلات	وضعیت تأهل	سن	کد مشارکت‌کننده
کارمند اداره آب	کارشناسی	متاهل	۲۳	P1
خانه‌دار	دیپلم	متاهل	۴۳	P2
مشاور مدرسه	کارشناسی	مجرد	۲۷	P3
خانه‌دار	دیپلم	متاهل	۴۵	P4
دبیر بازنشسته	کارشناسی ارشد	متاهل	۴۵	P5
خانه‌دار	دیپلم	متاهل	۴۰	P6
دبیر دبیرستان	کارشناسی ارشد	متاهل	۳۸	P7
آموزگار	کارشناسی ارشد	مجرد	۴۴	P8
کتابدار	کارشناسی ارشد	متاهل	۴۰	P9

P10	40	متاهل	کارشناسی	معلم
P11	34	متاهل	کارشناسی ارشد	پژوهشگر
P12	36	متاهل	کارشناسی	کارمند اداری
P13	29	مجرد	کارشناسی	کارشناس فرهنگی
P14	42	متاهل	دیپلم	خانه‌دار
P15	32	متاهل	کارشناسی ارشد	دبیر
P16	41	متاهل	کارشناسی	کارمند بازنشسته

این جدول ویژگی‌های جمعیت‌شناختی ۱۶ مشارکت‌کننده پژوهش را نشان می‌دهد که بر اساس روش نمونه‌گیری هدفمند و با رویکرد تنوع حداکثری انتخاب شده‌اند. دامنه سنی مشارکت‌کنندگان از ۲۳ تا ۴۵ سال متغیر است که بیانگر حضور طیفی از زنان در مراحل مختلف چرخه زندگی بزرگسالی و امکان بررسی تجربه‌های متفاوت نسلی در موضوع مورد مطالعه است.

از نظر وضعیت تأهل، اکثریت مشارکت‌کنندگان متأهل هستند و در کنار آنان چند مشارکت‌کننده مجرد نیز حضور دارند. این تنوع وضعیت تأهل امکان تحلیل تفاوت‌های احتمالی در تجربه زیسته، نقش‌های اجتماعی و ادراکات مرتبط با موضوع پژوهش را فراهم می‌سازد؛ به‌ویژه در زمینه‌هایی مانند مسئولیت‌های خانوادگی، تجربه مادری و تعاملات بین‌فردی.

در بعد تحصیلات، مشارکت‌کنندگان از سطح دیپلم تا کارشناسی ارشد متغیر هستند. این پراکندگی آموزشی نشان می‌دهد که نمونه پژوهش از نظر سرمایه فرهنگی دارای تنوع قابل توجهی است؛ به‌گونه‌ای که هم افرادی با تحصیلات متوسطه و هم افراد دارای تحصیلات عالی در رشته‌های مختلف در آن حضور دارند. این موضوع امکان تحلیل نقش آموزش و سطح آگاهی در شکل‌گیری نگرش‌ها و تجربه‌های فردی را تقویت می‌کند.

از منظر شغلی نیز تنوع قابل توجهی در میان مشارکت‌کنندگان مشاهده می‌شود. گروهی از آنان خانه‌دار هستند، در حالی که گروه دیگر در مشاغل آموزشی (مانند معلم، دبیر، مشاور و آموزگار)، اداری (کارمند اداری و کارمند اداره آب)، فرهنگی (کارشناس فرهنگی و کتابدار) و پژوهشی فعالیت دارند. این تنوع شغلی موجب شده است که تجربه‌های زیسته آنان در بسترهای کاری متفاوت (رسمی، نیمه‌رسمی و خانگی) شکل گیرد و امکان مقایسه معنادار میان نقش‌های اجتماعی مختلف فراهم شود. در مجموع، ویژگی‌های جمعیت‌شناختی این نمونه نشان‌دهنده تنوع مطلوب در سن، تحصیلات، وضعیت تأهل و شغل است که این امر به غنای داده‌های کیفی و افزایش اعتبار و قابلیت انتقال‌پذیری یافته‌های پژوهش کمک می‌کند.

پس از تحلیل داده‌های حاصل از مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته، در مجموع ۲۵۴ کد اولیه استخراج شد. کدهای مشابه پس از چندین مرحله بازبینی و ادغام، در قالب ۱۰ مضمون فرعی و در نهایت ۷ مضمون اصلی سازمان‌دهی شدند. جدول ۲ نمونه‌ای از فرآیند کدگذاری اولیه، جدول ۲۳ مضامین فرعی و جدول ۴ مضامین اصلی استخراج‌شده از داده‌ها را نشان می‌دهد.

جدول ۲. نمونه‌ای از فرآیند کدگذاری اولیه

کد اولیه	عبارت مشارکت‌کننده
هویت فردی	حجاب بخشی از هویت من است
انتخاب آگاهانه	حجاب انتخاب شخصی است
بازاندیشی شناختی	مطالعه باعث تغییر نگرش من شد
اثر رسانه	فضای مجازی بر نگرش من اثر گذاشت
تعامل بین‌نسلی	گفت‌وگو بهترین راه حل است
نقش خانواده	خانواده مهم‌ترین عامل بود
جهانی‌شدن فرهنگی	شبکه‌های اجتماعی نگرش‌ها را تغییر داده‌اند
مدارا	احترام متقابل لازم است
امنیت روانی	حجاب باعث آرامش می‌شود
معنای نمادین حجاب	حجاب فقط پوشش نیست
عاملیت زنان	زنان امروز انتخاب بیشتری دارند
تجربه بین‌فرهنگی	تجربه سفر باعث تغییر نگرش من شد

در مجموع، از تحلیل مصاحبه‌ها ۲۵۴ کد اولیه استخراج شد که پس از ادغام مفهومی به مضامین فرعی و اصلی تبدیل شدند.

جدول ۳. مضامین فرعی استخراج شده

مضامین فرعی	کدهای مرتبط
هویت فردی	انتخاب شخصی، استقلال، خودشناسی
هویت دینی	ارزش مذهبی، اعتقاد، معنویت
آرامش روانی	احساس امنیت، وقار، آرامش
تحول نگرش	مطالعه، سفر، تعامل اجتماعی
خانواده	تربیت، الگوسازی، حمایت
رسانه	اینترنت، اینستاگرام، ماهواره
تحولات فرهنگی	جهانی شدن، مدرنیته، سبک زندگی
شکاف نسلی	تفاوت نگرش والدین و فرزندان
راهبرد حل تعارض	گفت و گو، احترام، مدارا
آینده حجاب	انتخاب آگاهانه، تنوع نگرش

جدول ۴. مضامین اصلی پژوهش

مضامین اصلی	مضامین فرعی
بازتعریف معنای حجاب	هویت، انتخاب، آرامش، ارزش
تحول نگرش در گذر زمان	رشد شناختی، تجربه اجتماعی، تحصیل، سفر
خانواده؛ نخستین بستر اجتماعی شدن	تربیت، الگوسازی، انتقال ارزش
فضای مجازی و بازسازی معنا	رسانه، شبکه های اجتماعی، جهانی شدن
تعارض نسلی در فهم حجاب	تفاوت ارزش ها، تفاوت تجربه ها
گفت و گو؛ راهبرد مدیریت تعارض	احترام، تعامل، شنیدن
حرکت به سوی انتخاب آگاهانه	آزادی انتخاب، تنوع فرهنگی

۱-۴. مضمون اول: بازتعریف معنای حجاب

در روایت مشارکت کنندگان، حجاب کمتر به عنوان یک الزام بیرونی و بیشتر به عنوان تجربه ای مرتبط با هویت، عزت نفس، آرامش روانی و شیوه معرفی خود به دیگران مطرح شد. اگرچه زنان با پیشینه های مذهبی متفاوت درباره حجاب سخن گفتند، اما تقریباً همه آنان بر وجود لایه ای عمیق تر از مفهوم پوشش تأکید داشتند؛ لایه ای که به احساس ارزشمندی، خوداراکی و جایگاه اجتماعی آنان پیوند خورده است. تحلیل داده ها نشان می دهد که معنای حجاب در میان مشارکت کنندگان در حال تجربه نوعی گذار معنایی است. در نسل های پیشین، حجاب عمدتاً در قالب «تکلیف» و «هنجار اجتماعی» معنا می یافت، اما در روایت زنان جوان تر، این مفهوم بیش از آنکه از بیرون تحمیل شود، در قالب تصمیمی شخصی و مبتنی بر بازاندیشی تعریف می شود. این تغییر به معنای کاهش اهمیت حجاب نیست، بلکه نشان دهنده تغییر در منبع مشروعیت آن است؛ به گونه ای که مشروعیت رفتار از اطاعت بیرونی به اقتناع درونی منتقل شده است. همچنین داده ها نشان می دهد که هویت دینی و هویت فردی برای بسیاری از مشارکت کنندگان در تقابل با یکدیگر قرار ندارند، بلکه در فرآیندی تعاملی بازتعریف می شوند. زنان تلاش می کنند میان ارزش های فرهنگی، باورهای شخصی و اقتضائات زندگی معاصر نوعی تعادل برقرار کنند. از این رو، حجاب نه نشانه پذیرش کامل سنت و نه نماد گسست از آن است، بلکه به عرصه ای برای بازسازی هویت فردی تبدیل شده است. از منظر تحلیل مضمون، این یافته نشان می دهد که حجاب در تجربه مشارکت کنندگان، از یک «رفتار هنجاری» به «نماد بازنمایی هویت» تغییر یافته و افراد از طریق آن تلاش می کنند تصویری معنادار از خود در تعامل با جامعه ارائه دهند.

۲-۴. مضمون دوم: تحول نگرش در گذر زمان

بیشتر مشارکت کنندگان اظهار کردند که نگرش آنان نسبت به حجاب در طول زندگی تغییر کرده است. این تغییر عمدتاً در نتیجه افزایش سن، ادامه تحصیل، مطالعه، تجربه مادری، ارتباط با نسل های مختلف، سفر و استفاده از رسانه های نوین شکل گرفته است. تغییر نگرش در اغلب موارد به معنای بازنگری در شیوه فهم حجاب بوده است، نه لزوماً تغییر در رفتار پوششی. کدهای «بازاندیشی شناختی»، «تجربه بین فرهنگی»، «مطالعه»، «رشد شناختی» و «تعامل اجتماعی» نشان می دهد که نگرش افراد نسبت به حجاب فرایندی پویا و وابسته به تجربه های زندگی است. مشارکت کنندگان بیان کردند که مواجهه با دیدگاه های متفاوت و کسب تجربه های جدید، موجب شکل گیری درک عمیق تر از مفهوم حجاب شده است.

۳-۴. مضمون سوم: خانواده؛ نخستین بستر اجتماعی شدن حجاب

تقریباً تمامی مشارکت کنندگان خانواده را نخستین و مهم ترین عامل در شکل گیری نگرش نسبت به حجاب معرفی کردند. تربیت خانوادگی، رفتار والدین و فضای عاطفی خانواده بیشترین نقش را در انتقال ارزش های مرتبط با حجاب داشته است. تحلیل داده ها نشان داد خانواده چهار کارکرد اصلی در اجتماعی شدن حجاب دارد:

انتقال ارزش ها

الگوسازی رفتاری

ایجاد احساس تعلق

اعمال کنترل اجتماعی

با این حال، بسیاری از مشارکت کنندگان معتقد بودند که در نسل جدید، نقش خانواده نسبت به گذشته کاهش یافته و رسانه ها و گروه همسالان در شکل دهی نگرش ها سهم بیشتری پیدا کرده اند.

۵-۴. مضمون چهارم: فضای مجازی و بازسازی معنا

تمامی مشارکت کنندگان به نقش فضای مجازی در شکل گیری یا تغییر نگرش نسبت به حجاب اشاره کردند. آنان فضای مجازی را محیطی برای آشنایی با دیدگاه ها، فرهنگ ها و سبک های زندگی مختلف دانستند. تحلیل داده ها نشان داد فضای مجازی چهار کارکرد اصلی دارد.

جدول ۵. فضای مجازی و بازسازی معنا

شرح	کارکرد
آشنایی با فرهنگ های مختلف	افزایش آگاهی
مشاهده سبک های پوشش گوناگون	مقایسه فرهنگی
ارزیابی مجدد باورهای پیشین	بازاندیشی
دسترسی به الگوهای متنوع	افزایش حق انتخاب

این یافته ها نشان می دهد که فضای مجازی در ادراک مشارکت کنندگان صرفاً عامل تضعیف نگرش به حجاب نیست، بلکه بستری برای بازاندیشی، مقایسه و شکل گیری معنای جدید نیز به شمار می رود.

۶-۴. مضمون پنجم: تعارض نسلی در فهم حجاب

بیشتر مشارکت کنندگان وجود اختلاف میان نسل والدین و نسل جوان را تأیید کردند. این اختلاف بیشتر در شیوه تفسیر و معناداری به حجاب مشاهده شد تا در اصل اهمیت آن. تحلیل داده ها نشان داد مهم ترین عوامل مؤثر بر تعارض نسلی عبارت اند از:

جدول ۶. تعارض نسلی در فهم حجاب

میزان تأکید مشارکت کنندگان	عامل
بسیار زیاد	فضای مجازی
زیاد	تغییر ارزش ها
زیاد	فردگرایی
زیاد	تفاوت سبک زندگی
متوسط	تحصیلات
متوسط	جهانی شدن

این یافته نشان می دهد که اختلاف نسل ها بیش از آنکه ناشی از تفاوت در نوع پوشش باشد، به تفاوت در نظام ارزشی و شیوه تفسیر مفهوم حجاب مربوط است.

۷-۴. مضمون ششم: گفت و گو؛ راهبرد مدیریت تعارض

اکثر مشارکت کنندگان بیان کردند که در مواجهه با اختلاف دیدگاه ها، از شیوه های تعاملی استفاده می کنند و گفت و گو را مؤثرترین راهکار برای کاهش تنش می دانند. کدهای «گفت و گوی محترمانه»، «گوش دادن فعال»، «احترام متقابل»، «همدلی» و «پذیرش تفاوت ها» نشان می دهد که مدیریت تعارض در خانواده ها بیشتر بر حفظ روابط و ایجاد تفاهم استوار است تا تلاش برای تغییر اجباری نگرش طرف مقابل.

۸-۴. مضمون هفتم: حرکت جامعه به سوی انتخاب آگاهانه

بیشتر مشارکت کنندگان معتقد بودند که آینده حجاب به سمت افزایش نقش انتخاب فردی و تنوع نگرش ها حرکت خواهد کرد. در کنار این دیدگاه، برخی نیز بر ضرورت حفظ ارزش های فرهنگی و دینی تأکید داشتند. مشارکت کنندگان آینده حجاب را نه در قالب دوگانه «حفظ

کامل» یا «حذف کامل»، بلکه در قالب تنوع و تکثر معناها ترسیم کردند. آنان معتقد بودند که در آینده، نقش انتخاب آگاهانه و مسئولیت فردی پررنگ‌تر خواهد شد، اما این امر لزوماً به معنای کنار گذاشتن ارزش‌های دینی و فرهنگی نیست. تحلیل داده‌ها نشان می‌دهد که آینده حجاب از دیدگاه مشارکت‌کنندگان، عرصه‌ای برای همزیستی دو منطق اجتماعی است: منطق حفظ ارزش‌های مشترک و منطق احترام به عاملیت فردی. این همزیستی، در صورت تقویت آموزش، گفت‌وگو و سواد فرهنگی، می‌تواند به کاهش قطبی‌سازی و افزایش فهم متقابل میان گروه‌های مختلف اجتماعی منجر شود.

جدول ۷. مدل نهایی تحلیل مضمون

مضمون اصلی	مضامین فرعی	نمونه کدها
بازتعریف معنای حجاب	هویت، انتخاب، آرامش، ارزش	هویت فردی، وقار، امنیت روانی
تحول نگرش	تجربه، تحصیل، رشد شناختی	مطالعه، سفر، بازاندیشی
خانواده	تربیت، الگوسازی، حمایت	ارزش‌های خانوادگی
تحولات فرهنگی	رسانه، فضای مجازی، جهانی‌شدن	شبکه‌های اجتماعی
تعارض نسلی	تفاوت ارزش‌ها، سبک زندگی	فردگرایی، اختلاف نسل‌ها
مدیریت تعارض	گفت‌وگو، احترام، همدلی	شنیدن فعال، مدارا
آینده حجاب	انتخاب آگاهانه، تنوع فرهنگی	عاملیت فردی، آموزش

۹-۴. تحلیل و تفسیر مدل نهایی تحلیل مضمون

مدل نهایی تحلیل مضمون نشان می‌دهد که تجربه زنان از حجاب، پدیده‌ای چندبعدی، پویا و زمینه‌مند است که در اثر تعامل مستمر میان عوامل فردی، خانوادگی، فرهنگی و اجتماعی شکل می‌گیرد. الگوی به‌دست‌آمده بیانگر آن است که هیچ‌یک از مضامین استخراج‌شده به‌تنهایی قادر به تبیین معنای حجاب نیستند؛ بلکه معنای این پدیده در شبکه‌ای از روابط میان هویت فردی، فرایندهای یادگیری، نهاد خانواده، رسانه‌های نوین، تعاملات بین‌نسلی و چشم‌انداز آینده، پیوسته بازتولید و بازتعریف می‌شود.

در این مدل، «بازتعریف معنای حجاب» به‌عنوان هسته مرکزی تحلیل ظاهر می‌شود. قرار گرفتن کدهایی مانند «هویت فردی»، «وقار» و «امنیت روانی» در ذیل این مضمون نشان می‌دهد که مشارکت‌کنندگان حجاب را صرفاً یک رفتار ظاهری یا هنجار اجتماعی تلقی نمی‌کنند، بلکه آن را با ابعاد هویتی، روان‌شناختی و ارزشی پیوند می‌دهند. از این رو، حجاب در تجربه آنان از سطح یک کنش رفتاری فراتر رفته و به نمادی برای بازنمایی هویت، احساس ارزشمندی و شیوه مواجهه با محیط اجتماعی تبدیل شده است.

مضمون «تحول نگرش» بیانگر آن است که معنای مرتبط با حجاب ثابت و از پیش تعیین‌شده نیستند، بلکه در اثر تجربه‌های زندگی، تحصیلات، مطالعه، سفر و تعاملات اجتماعی به‌طور مستمر بازسازی می‌شوند. هم‌نشینی کدهای «مطالعه»، «سفر» و «بازاندیشی» نشان می‌دهد که فرایند تغییر نگرش، بیشتر ماهیتی شناختی و تفسیری دارد تا صرفاً رفتاری. به بیان دیگر، مشارکت‌کنندگان نه لزوماً رفتار خود، بلکه شیوه فهم و تفسیر خود از حجاب را بازنگری کرده‌اند؛ امری که نشان‌دهنده پویایی نظام معنایی آنان است.

مضمون «خانواده» نشان می‌دهد که این نهاد همچنان مهم‌ترین بستر اولیه انتقال ارزش‌های مرتبط با حجاب است. مضامین فرعی «تربیت»، «الگوسازی» و «حمایت» بیانگر آن است که نقش خانواده تنها در آموزش مستقیم خلاصه نمی‌شود، بلکه از طریق ایجاد روابط عاطفی، ارائه الگوهای رفتاری و انتقال تدریجی ارزش‌ها در شکل‌گیری نگرش افراد اثرگذار است. با این حال، داده‌ها حاکی از آن است که اقتدار خانواده در شکل‌دهی به نگرش‌ها نسبت به گذشته تغییر کرده و اکنون در تعامل با سایر عوامل اجتماعی معنا می‌یابد.

در ادامه، مضمون «تحولات فرهنگی» نقش عوامل بیرونی را در بازسازی معنای مرتبط با حجاب آشکار می‌کند. حضور رسانه، فضای مجازی و جهانی‌شدن در این بخش نشان می‌دهد که مشارکت‌کنندگان در معرض منابع متنوع تولید معنا قرار دارند و نگرش آنان صرفاً محصول محیط خانواده نیست. شبکه‌های اجتماعی امکان مقایسه سبک‌های مختلف زندگی، آشنایی با ارزش‌های گوناگون و بازاندیشی در باورهای پیشین را فراهم کرده‌اند؛ بنابراین، فضای مجازی در این پژوهش نه فقط عامل تغییر نگرش، بلکه بستری برای تعامل و رقابت میان نظام‌های مختلف ارزشی محسوب می‌شود.

مضمون «تعارض نسلی» بیانگر آن است که اختلاف میان نسل‌ها بیش از آنکه ناشی از تفاوت در رفتارهای ظاهری باشد، ریشه در تفاوت نظام‌های ارزشی و شیوه‌های معناپردازی دارد. کدهایی مانند «فردگرایی» و «اختلاف نسل‌ها» نشان می‌دهد که نسل‌های مختلف بر اساس تجربه‌های اجتماعی متفاوت، برداشت‌های متفاوتی از مفهوم حجاب دارند. این یافته بیانگر آن است که تعارض موجود، تعارضی تفسیری و فرهنگی است، نه صرفاً اختلاف بر سر نوع پوشش.

در مقابل این تعارض، مضمون «مدیریت تعارض» راهبردهای مورد استفاده مشارکت‌کنندگان را نشان می‌دهد. قرار گرفتن مضامین فرعی «گفت‌وگو»، «احترام» و «همدلی» در کنار کدهایی مانند «شنیدن فعال» و «مدارا» بیانگر آن است که مشارکت‌کنندگان، تعامل و گفت‌وگوی بین‌نسلی را مؤثرترین شیوه کاهش اختلاف‌ها می‌دانند. این یافته نشان می‌دهد که از دیدگاه آنان، حفظ کیفیت روابط خانوادگی و اجتماعی اهمیت بیشتری از تحمیل دیدگاه یا اقناع یک‌جانبه دارد و مدیریت اختلاف‌ها از مسیر ارتباط مؤثر امکان‌پذیر است.

در نهایت، مضمون «آینده حجاب» چشم‌انداز مشارکت‌کنندگان نسبت به تحولات آینده را منعکس می‌کند. مضامین فرعی «انتخاب آگاهانه» و «تنوع فرهنگی» همراه با کدهای «عاملیت فردی» و «آموزش» نشان می‌دهد که آنان آینده حجاب را در قالب افزایش نقش آگاهی، مسئولیت فردی و پذیرش تنوع فرهنگی ترسیم می‌کنند. این یافته بیانگر آن است که از نگاه مشارکت‌کنندگان، تداوم ارزش‌های فرهنگی زمانی پایدار خواهد بود که با فرایندهای آگاه‌سازی، آموزش و احترام به قدرت انتخاب افراد همراه شود.

در مجموع، مدل نهایی تحلیل مضمون نشان می‌دهد که تجربه زنان از حجاب نتیجه تعامل سه سطح به‌هم‌پیوسته است: سطح فردی (شامل بازتعریف معنا، هویت، تحول نگرش و عاملیت فردی)، سطح میان‌فردی (شامل خانواده، روابط بین‌نسلی، گفت‌وگو و مدیریت تعارض) و سطح اجتماعی - فرهنگی (شامل رسانه‌ها، فضای مجازی، جهانی‌شدن و تغییرات فرهنگی). این سه سطح به‌صورت متقابل بر یکدیگر اثر می‌گذارند و در نهایت، فرایند مستمر بازسازی معنای حجاب را شکل می‌دهند. از این رو، حجاب در تجربه مشارکت‌کنندگان نه مفهومی ثابت و ایستا، بلکه پدیده‌ای اجتماعی، پویا و چندلایه است که در بستر تعامل میان هویت فردی، روابط خانوادگی و تحولات فرهنگی به‌طور مداوم بازتعریف می‌شود.

۵. نتیجه‌گیری

۵-۱. بازتعریف معنای حجاب؛ بازسازی هویت در بستر تعاملات اجتماعی

یافته‌های پژوهش نشان داد که مشارکت‌کنندگان، حجاب را صرفاً به‌عنوان پوشش ظاهری درک نمی‌کنند، بلکه آن را بخشی از هویت فردی، منزلت اجتماعی، احساس امنیت روانی و مجموعه‌ای از ارزش‌های شخصی خود می‌دانند. این یافته با نظریه «هویت اجتماعی» تاجفل و ترنر همسو است. بر اساس این نظریه، افراد بخشی از هویت خود را از عضویت در گروه‌های اجتماعی و ارزش‌های منتسب به آن‌ها کسب می‌کنند. در این چارچوب، حجاب برای بسیاری از زنان صرفاً یک رفتار ظاهری نیست، بلکه نمادی از تعلق به یک نظام فرهنگی و ارزشی است که از طریق آن هویت اجتماعی خود را بازنمایی می‌کنند (تاجفل و ترنر، ۱۹۷۹). از سوی دیگر، یافته‌ها نشان داد که معنای حجاب از «تکلیف» به «انتخاب» در حال گذار است. این تحول را می‌توان با نظریه «بازاندیشی هویت» آنتونی گیدنز تبیین کرد. گیدنز (۱۹۹۱) معتقد است که در مدرنیته متأخر، هویت امری ثابت و از پیش تعیین‌شده نیست، بلکه افراد در مواجهه با اطلاعات، تجربه‌ها و انتخاب‌های جدید، به‌طور مداوم درباره شیوه زندگی خود تأمل کرده و هویت خویش را بازسازی می‌کنند. بنابراین، انتخاب حجاب در روایت مشارکت‌کنندگان بیش از آنکه صرفاً نتیجه تبعیت از هنجارهای اجتماعی باشد، بخشی از پروژه بازاندیشانه ساخت هویت محسوب می‌شود.

۵-۲. تحول نگرش؛ پیامد بازاندیشی و یادگیری اجتماعی

تحلیل داده‌ها نشان داد که نگرش زنان نسبت به حجاب در نتیجه تحصیلات، مطالعه، سفر، تعاملات اجتماعی و تجربه‌های زیسته دستخوش تغییر شده است. این یافته با مفهوم بازاندیشی در نظریه گیدنز همخوان است. بر اساس این دیدگاه، یکی از ویژگی‌های مدرنیته، بازنگری مستمر افراد در باورها و سبک زندگی خود بر اساس تجربه‌ها و اطلاعات جدید است. همچنین این یافته با نظریه «یادگیری اجتماعی» بندورا نیز قابل تبیین است. بندورا (۱۹۷۷) معتقد است که افراد از طریق مشاهده، تعامل و تجربه، نگرش‌ها و رفتارهای جدید را می‌آموزند. بنابراین، تحول نگرش مشارکت‌کنندگان نسبت به حجاب را می‌توان حاصل ترکیب یادگیری اجتماعی و بازاندیشی شناختی دانست.

۵-۳. خانواده؛ نخستین نهاد جامعه‌پذیری

یافته‌ها نشان داد که خانواده مهم‌ترین بستر شکل‌گیری و انتقال ارزش‌های مرتبط با حجاب است. این نتیجه با نظریه «برساخت اجتماعی واقعیت» برگر و لوکمان همسو است. آنان معتقدند که نخستین مرحله جامعه‌پذیری در خانواده رخ می‌دهد و افراد از طریق تعامل با والدین، ارزش‌ها، هنجارها و الگوهای رفتاری را درونی می‌کنند (برگر و لوکمان، ۱۹۶۶). با این حال، داده‌های پژوهش نشان می‌دهد که نقش خانواده در جامعه معاصر تا حدی با سایر نهادهای اجتماعی از جمله رسانه‌ها و فضای مجازی تقسیم شده است. این یافته با نظریه «عادت‌واره» بوردیو نیز قابل تبیین است. بوردیو (۱۹۷۷) بیان می‌کند که عادت‌واره‌ها در بستر خانواده شکل می‌گیرند، اما در میدان‌های مختلف اجتماعی بازتولید، تقویت یا دچار تغییر می‌شوند.

۵-۴. تحولات فرهنگی؛ رسانه و بازسازی معنا

یافته‌ها نشان داد که فضای مجازی صرفاً عامل تغییر نگرش نیست، بلکه بستری برای بازسازی معنا و مقایسه فرهنگی فراهم می‌کند. این نتیجه با نظریه «جامعه شبکه‌ای» کاستلز همخوان است. کاستلز (۲۰۱۰) معتقد است که شبکه‌های ارتباطی نوین، مهم‌ترین عرصه تولید معنا

و بازتعریف هویت در عصر اطلاعات هستند. از سوی دیگر، گیدنز (۱۹۹۰) جهانی شدن را عاملی می‌داند که افق انتخاب افراد را گسترش داده و زمینه بازانندیشی در سبک‌های زندگی را فراهم می‌کند. بنابراین، رسانه‌های نوین را می‌توان بخشی از فرایند جهانی بازتولید معنا و تحول هویت فرهنگی دانست.

۵-۵. تعارض نسلی؛ تفاوت نظام‌های ارزشی

یافته‌ها نشان داد که تعارض نسلی بیش از آنکه ناشی از تفاوت در رفتارهای ظاهری باشد، ریشه در تفاوت در ارزش‌ها و شیوه‌های معنابخشی دارد. این یافته با نظریه «تغییر ارزش‌ها» اینگلهارت همسو است. اینگلهارت (۱۹۹۷) معتقد است که نسل‌های جدید تحت تأثیر تحولات، توسعه ارتباطات و امنیت اقتصادی، از ارزش‌های بقا به سمت ارزش‌های خودابرازگر حرکت می‌کنند و این امر موجب شکل‌گیری شکاف ارزشی میان نسل‌ها می‌شود. همچنین از دیدگاه بوردیو، تفاوت در سرمایه فرهنگی و عادت‌واره‌های نسل‌های مختلف می‌تواند به تفاوت در ادراک و تفسیر پدیده‌های فرهنگی منجر شود (بوردیو، ۱۹۸۴).

۵-۶. مدیریت تعارض؛ گفت‌وگو به مثابه کنش ارتباطی

مشارکت‌کنندگان گفت‌وگو، احترام و همدلی را مؤثرترین راهبرد مدیریت تعارضات بین‌نسلی دانستند. این یافته با نظریه «کنش ارتباطی» هابرماس همسو است. هابرماس (۱۹۸۴) معتقد است که تفاهم اجتماعی زمانی شکل می‌گیرد که افراد در فضایی عاری از سلطه، از طریق گفت‌وگو و استدلال به فهم متقابل دست یابند. در این چارچوب، مدیریت تعارض در خانواده نه از طریق اجبار، بلکه از طریق تعامل ارتباطی، گفت‌وگوی برابر و پذیرش تفاوت‌ها امکان‌پذیر است.

۵-۷. آینده حجاب؛ عاملیت فردی در کنار ارزش‌های فرهنگی

یافته‌های پژوهش نشان داد که مشارکت‌کنندگان آینده حجاب را در قالب افزایش انتخاب آگاهانه، تقویت آموزش و پذیرش تنوع فرهنگی ترسیم می‌کنند. این نتیجه با مفهوم «عاملیت» در نظریه ساختاری گیدنز همخوان است. گیدنز (۱۹۸۴) معتقد است که افراد در عین تأثیرپذیری از ساختارهای اجتماعی، دارای ظرفیت کنش آگاهانه و امکان تغییر آن ساختارها هستند. همچنین بوردیو (۱۹۹۰) نیز بیان می‌کند که کنشگران اجتماعی اگرچه تحت تأثیر عادت‌واره‌ها عمل می‌کنند، اما در میدان‌های مختلف اجتماعی امکان بازتفسیر و انتخاب نیز دارند. بنابراین، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مشارکت‌کنندگان آینده حجاب را در تعامل میان ساختارهای فرهنگی و عاملیت فردی تصور می‌کنند.

در عین حال، نتایج نشان داد که راهبرد غالب برای مدیریت این تعارض‌ها، نه تقابل یا حذف دیدگاه مخالف، بلکه «گفت‌وگو»، «مدارا» و «درک متقابل» است. این امر نشان‌دهنده اهمیت کنش ارتباطی در سطح خانواده و جامعه است که با نظریه هابرماس هم‌راستا است. بر این اساس، تفاهم اجتماعی زمانی امکان‌پذیر می‌شود که کنشگران در فضایی نسبتاً آزاد از سلطه، بتوانند دیدگاه‌های خود را بیان و درک متقابل ایجاد کنند. در سطح کلان‌تر، یافته‌ها حاکی از آن است که آینده حجاب در ذهن مشارکت‌کنندگان نه در قالب یک قطب‌بندی سخت میان «پذیرش کامل» یا «رد کامل»، بلکه در قالب «تنوع معنادار»، «انتخاب آگاهانه» و «همزیستی ارزش‌ها» ترسیم می‌شود. این امر نشان می‌دهد که جامعه در حال حرکت به سمت نوعی تکثر فرهنگی است که در آن، معناهای مختلف از حجاب می‌توانند در کنار یکدیگر وجود داشته باشند، بدون آنکه لزوماً به حذف یکدیگر منجر شوند. به‌طور کلی، مدل نهایی پژوهش نشان داد که تجربه زیسته زنان از حجاب را می‌توان در سه سطح به‌هم‌پیوسته تحلیل کرد: سطح فردی (هویت، بازانندیشی و عاملیت)، سطح میان‌فردی (خانواده، گفت‌وگو و تعارض نسلی) و سطح کلان اجتماعی - فرهنگی (رسانه، جهانی‌شدن و تغییرات ارزشی). تعامل این سه سطح، فرآیند پویای «بازسازی معنا» را شکل می‌دهد که در آن حجاب نه یک مفهوم ثابت، بلکه یک پدیده اجتماعی در حال تحول است. در نهایت، می‌توان نتیجه گرفت که فهم پدیده حجاب بدون در نظر گرفتن بسترهای فرهنگی، رسانه‌ای و نسلی، فهمی ناقص خواهد بود. یافته‌های این پژوهش بر ضرورت عبور از نگاه تک‌بعدی و هنجاری به حجاب و حرکت به سمت رویکردهای تفسیری، زمینه‌مند و بین‌رشته‌ای تأکید دارد. چنین رویکردی می‌تواند به سیاست‌گذاری فرهنگی واقع‌بینانه‌تر، کاهش شکاف نسلی و تقویت گفت‌وگوی اجتماعی در حوزه‌های حساس فرهنگی منجر شود.

۶. منابع

۱. قره‌یاضی، هاید؛ تاج‌الدین، محمدباقر، شکریگی، عالیہ. (۱۴۰۱). شناخت تجربه زیسته دختران شهر تهران از شکاف نسلی. پژوهشنامه مددکاری اجتماعی، ۹(۳۴)، ۱۵۱-۱۸۴.
۲. کرسول، جان‌دبلیو. و پات، کلارک. (۲۰۱۸). پژوهش کیفی و طراحی پژوهش، چاپ سوم.
۳. آزاد ارمکی، تقی. (۱۳۸۳). رابطه بین‌نسلی در خانواده ایرانی.
۴. ربانی خوراسگانی، علی و محمدزاده یزد، عاطفه. (۱۳۹۱). بررسی کیفی شکاف نسلی ارزشی بین مادران و دختران در مشهد با تأکید بر ارزش‌های دینی. جامعه‌شناسی کاربردی، ۲۳(۲)، ۶۵-۸۸.
۵. دانش، پروانه، ذاکری نصرآبادی، زهرا و سادات عبداللهی، عظیمه. (۱۳۹۳). تحلیل جامعه‌شناختی شکاف نسلی در ایران. جامعه‌پژوهی فرهنگی، ۵(۳)، ۱-۳۰.
۶. ساروخانی، باقر، صداقتی‌فرد، مریم. (۱۳۸۸). شکاف نسلی در خانواده ایرانی. پژوهشنامه علوم اجتماعی.
7. Abu-Lughod, L. (2013). *Do Muslim women need saving?*. Harvard University Press.
8. <https://doi.org/10.4159/9780674726338>
9. Bandura, A. (1977). *Social learning theory*. Prentice Hall.
10. Bauman, Z. (2012). *Liquid modernity*. Polity.
11. Berger, P. L., & Luckmann, T. (1966). *The social construction of reality: A treatise in the sociology of knowledge*. Doubleday.
12. Bourdieu, P. (1977). *Outline of a theory of practice* (R. Nice, Trans.). Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511812507>
13. Bourdieu, P. (1984). *Distinction: A social critique of the judgment of taste* (R. Nice, Trans.). Harvard University Press.
14. Bourdieu, P. (1990). *The logic of practice* (R. Nice, Trans.). Stanford University Press.
15. Castells, M. (2010). *The rise of the network society* (2nd ed.). Wiley-Blackwell. <https://doi.org/10.1002/9781444319514>
16. Couldry, N., & Hepp, A. (2016). *The mediated construction of reality*. Polity.
17. Giddens, A. (1984). *The constitution of society: Outline of the theory of structuration*. Polity Press.
18. Giddens, A. (1990). *The consequences of modernity*. Polity Press.
19. Giddens, A. (1991). *Modernity and self-identity: Self and society in the late modern age*. Stanford University Press.
20. Göle, N. (2002). Islam in public: New visibilities and new imaginaries. *Public Culture*, 14(1), 173-190. <https://doi.org/10.1215/08992363-14-1-173>
21. Habermas, J. (1984). *The theory of communicative action: Vol. 1. Reason and the rationalization of society* (T. McCarthy, Trans.). Beacon Press.
22. Habermas, J. (1987). *The theory of communicative action: Vol. 2. Lifeworld and system: A critique of functionalist reason* (T. McCarthy, Trans.). Beacon Press.
23. Inglehart, R. (1997). *Modernization and postmodernization: Cultural, economic, and political change in 43 societies*. Princeton University Press. <https://doi.org/10.1515/9780691214429>
24. Inglehart, R. F. (2018). *Cultural evolution: People's motivations are changing, and reshaping the world*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/9781108613880>
25. Inglehart, R., & Welzel, C. (2005). *Modernization, cultural change, and democracy: The human development sequence*. Cambridge University Press. <https://doi.org/10.1017/CBO9780511790881>
26. Mannheim, K. (1952). *Essays on the sociology of knowledge* (P. Kecskemeti, Ed.). Routledge & Kegan Paul.
27. Schütz, A. (1967). *The phenomenology of the social world* (G. Walsh & F. Lehnert, Trans.). Northwestern University Press.
28. Tajfel, H., & Turner, J. C. (1979). An integrative theory of intergroup conflict. In W. G. Austin & S. Worchel (Eds.), *The social psychology of intergroup relations* (pp. 33-47). Brooks/Cole.